

توضیحی کوتاه در رابطه بایک "پاسخ"

خوانندگان محترم سایت های "پیام آزادی، آزمون ملی ودعوت" شاید به خاطر داشته باشند، که هفته قبل از قلم نویسنده وادیب چیره دست ویکی از شخصیت های ملی و آزاده کشور آقای "معروفی" مقاله ای پرمحتوا اما مختصری زیر عنوان "ظاهر طنین نماینده افغانستان نیست" به نشر رسید، که در نوع خودش بس آموزنده و ارزشمند بود. آن مقاله که در واقع تبصره در مورد یک خیروموضع گیری سیاسی مشخصی بود در قبال اداره مستعمراتی "کرزی" وجنایتکاران به اصطلاح "حزب دموکراتیک خلق افغانستان - حدخا"؛ باعث گردید تا جناب "حفیظ الله خالد" زیر عنوان «در پاسخ به مقاله "ظاهر طنین نماینده افغانستان نیست» مقاله ای را تقدیم خوانندگان نمایند که از غنای معلوماتی کامل در رابطه با برخی از ارگان های سازمان ملل متحد وقسماً تاریخ مناسبات افغانستان با آن نهاد ، برخوردار بود - هر چند معلومات ارائه شده از جانب ایشان در مورد اعضای دایمی شورای امنیت که آنرا در دهه 60 نیز مشابه ترکیب کنونی متذکر شده اند؛ صحت ندارد. زیرا در تمام آن دهه به اساس زور گویی وقلدری ایالات متحده امریکا، جمهوری خلق چین از اشغال کرسی عضویت دایم شورای امنیت محروم شده در عوض جمهوری چین ملی ویا تایوان کنونی از آن امتیازاستفاده می نمود. تا اینکه در سال 1971 مجمع عمومی آن سازمان فیصله نمود، که به جای چین ملی ، جمهوری خلق چین کرسی عضویت دایمی شورای امنیت را صاحب گردد. -

به دوام آن آقای "معروفی" با تواضعی که در خور دانشمندی چون جناب ایشان می باشد، ضمن ابرازتشکر از آقای "خالد" به خاطر تصحیح برخی کاستی های نیشته اول، یاد دهانی نمودند که جاداشت منتقد محترم روح مقاله ایشان را بیشتر اهمیت می دادند تا معلومات تاریخی مندرجه در آن مقاله. این قلم که به نوشته های تمام نویسندگان میهن در بند خویش علاقه مندی خاصی داشته واز همه به قدر توان در ارتقای فهم خویش یاری می جویم، آن سه نوشته را نیز مانند دیگرنوشته ها به دقت خوانده ضمن بهره جستن از آن ، منتظر ماندم تا مگر آنچه از طرف آقای "معروفی" زیر عنوان روح مقاله مشخص گردیده، به بحث بیشتر گرفته شود. از آنجاییکه با تاسف طی این مدت هیچ مطلب دیگری در آن مورد به نشر نرسید، توضع وادب هر دو طرف بحث به من نیز این جرئت را بخشید که در آن رابطه وبرخی از زوایای دیگری که در ابهام قرار دارند، به تناسب فهم خویش تماس گرفته، امیدوار آن باشم ، که آن نویسندگان محترم خطاهایم را به دیده اغماض نگرسته به تصحیح آن اقدام ورزند. نخست به اجازه آقای "معروفی" برداشت خودرا در رابطه با روح مقاله ایشان می نگارم امید است به خطا نرفته باشم:

تاجاییکه من از مقاله ایشان استنباط نمودم، روح مقاله جناب شان بر دو نکته تاکید می نماید:

- 1 - اداره مستعمراتی "کرزی" را یک حکومت دست نشانده ومحصول تجاوز معرفی نموده ، صلاحیت آن اداره مستعمراتی را در تعیین یک نماینده از طرف افغانستان زیر پرسش قرار می دهند.
- 2 - شخص "طنین" را به خاطر عضویت اش در مقامات تصمیم گیرنده "حدخا" فاقد صلاحیت ملی واخلاقی دانسته ، طرفدار آن است، که افرادی چون نامبرده به خاطر جنایات وخیانت های حزب ودولت شان به مواخذه کشانیده شوند، نه اینکه به اصطلاح به "گذشته صلوات" گفته، آنرا به فراموشی سپاریم.

هر چند آقای "حفیظ الله خالد" به صورت مستقیم به هیچ یک از این دو موضوع که از دید من روح وستون فقرات مقاله آقای "معروفی" را می ساخت؛ تماس نگرفته اند، مگر به صورت تلویحی هر دو را به ویژه قسمت دوم را مطرح نموده وضمن یکی دو مثال، موضع گیری خویش را در قبال آنها بیان داشته اند. طی این مختصر ضمن حفظ وادای احترام خدمت شخص شان، تلاش صورت خواهد گرفت تا نکات مطروحه از جانب ایشان بیشتر مورد مذاقه قرار گیرد.

فکر می کنم بعد از آنکه شخص "کرزی" در ماه اپریل 2008 در جریان سخنرانی برای محصلین ، خود از دست نشانگی اش به صراحت یاددهانی نمود دیگرضرورت آن نباشد، تا در آن رابطه قلم زده ، وقت خود ودیگران را ضایع نمایم. واما برای آن عده از شهودیکه بعد از گذشتن صاحب دعوا هنوز هم حاضر نیستند از شاهدهی بگذرند، به خاطر احترامی که به آقای "خالد" دارم ، خوانندگان محترم را به مصاحبه واعلامیه "نلسون ماندلا" رییس جمهور اسبق افریقای جنوبی که در اکتبر 2001 به خاطر تقبیح تجاوز امریکا بالای افغانستان صورت گرفته بود؛ جلب می نمایم. به همین سان برای آن عده از خوانندگانی که به فیصله های به اصطلاح "ملل متحد" احترام داشته ومدعی اند که گویا اشغال افغانستان به اساس دستور شورای امنیت سازمان ملل صورت گرفته است، پیشنهاد می نمایم تا مقاله دانشمند محترم "داکتر روستار تره کی" را از آرشیف سایت "افغان - جرمن" زیرعنوان "مبانی حقوقی جنگ در افغانستان مقاومت یا بغاوت؟" باز نموده دوباره بخوانند. در غیر آن برای من نوعی، این یکی که "دول متحد" است واسم "ملل متحد" را به دروغ با خود حمل می

نماید، هر گاه به راستی "ملل متحد" هم می بود و صد درصد هم امیال و افکار ملت ها را نمایندگی می نمود، در صورتی که بدون خواست مردم افغانستان و یا مردم کدام کشوری می خواست وارد آن کشور گردد؛ آن عمل را تقبیح نموده و هیچ گونه اهمیتی نمی توانست برایم داشته باشد. تا چه رسد به امروز که همه کس می داند، سازمان ملل یعنی یکی از شعبات وزارت خارجه امریکا. در آن جایی هم که آن سازمان با ایالات متحده امریکا نتواند توافق نماید، از نظر امریکا یعنی ملی! قضیه عراق آشکارترین نمونه آن می باشد.

اما در رابطه با مسئله دوم و چونگی برخورد با "حدخا"، باید متذکر شد که با تاسف در این مورد کار علمی و روشنگرانه کمتر صورت گرفته، موافقین و مخالفین "حدخا" بیشتر حکم صادر نموده اند تا طرح یک صحبت توضیحی واقناعی. بنا بر آن هیچ تعجبی ندارد هرگاه نویسندگان و قلم به دستان کشورما در این رابطه، هیچ گونه تفاهمی باهم نداشته باشند. این که علت و یا علل چنان امری چه بوده است، شاید بتوان دلایل متعددی را ذکر نمود، اما آنچه مسلم است ضعف ما در قبال تدوین یک خط و یک مشی روشن در قبال مجموع "حدخا" می باشد. تدوین چنان مشی همان طوری که نه باید به خاطر تحریک حس انتقام جویی افراد باشد، به همه سان نباید کتمان و فراموشی جنایت را هدف قرار داده باشد. زیرا علاوه از آن که چنان حرکتی تکرار همچو جنایاتی را نمی تواند ممانعت نماید، مجموع ارزش های اخلاقی را نیز زیر پرسش قرار می دهد. شاید در این مورد بی جا نباشد نقل قولی از "نلسون ماندلا" آورده شود وقتی گفت: **"می بخشم اما فراموش نمی کنم"**.

مشکل امروز اکثر کسانی که با طرح این موضوع و یا با صراحت بیشتر گفته شود، با به پاسخگویی کشانیدن "حدخا" مخالفت می ورزند، با تاسف یا درخواست فراموش کردن آن جنایات، از طرف ستمدیدگان و قربانیان است و یا اینکه خزیدن در عقب کثرت جنایت کاران و خاینین می باشد، انسان گاهی فکر می نماید که از نظر آنها هرگاه جمعی بزرگ به **ناحق**، خون چند تن انسان بی گناه و مظلوم را بریزند، به زعم آنها نفس جمع، حقانیت مظلومین را زیر پرسش برده، خون آنها را مباح می گرداند. امید است چنین نباشد.

در هر صورت تا جایی که من در این مورد می توانم نظرات خویش را بیان دارم باید بنویسم: از آغاز فاجعه ثور 1357 که "حدخا" تکیه بر حاکمیت دولتی زد، خلاف حکومت دست نشانده در قرن 19 و حتا قرن 20 سیستم اداری بر یک فرد استوار نبوده، برای بار اول در تاریخ کشور ما افغانستان، یک حزب به مثابه نماینده یک طبقه، «سرمایه دلال دولتی»؛ زمام امور را در دست گرفته، همان طوریکه در زمان قدرت، احاد "حدخا" افاده فروخته و خود را در به اصطلاح دست آورد های واهی آن نهاد سهیم می دانستند و به آن افتخار می نمودند، روی همین خصلت مسئولیت آن دوره نیز بر دوش تمام احاد "حدخا" بوده هیچ یک از آنها حق ندارند، کوهواره جنایات و خیانت های شان را صرف بردوش "تره کی، امین، ببرک و یانجیب" بار نمایند. بلکه باید همه بپذیرند، که یا به مثابه یک پرزه کوچک و یا هم یک پرزه بزرگ در فعال نگهداشتن آن نهاد جهنمی نقش داشته، و به تناسب نقشی که داشته اند می باید پاسخ گوی اعمال شان نیز باشند.

پیشنهاد من در این رابطه می تواند چنین خلاصه گردد:

1 - تمام مقامات تصمیم گیرنده حزبی و دولتی یعنی از دفتر سیاسی حزب شروع تا کمیته های ولایتی و از شورای انقلابی شروع تا مجالس ولایتی، باید به پاسخ گویی کشانیده شده، از آنچه بر مردم ما طی دوران حاکمیت جنایت کارانه و خاینانه آنها رفته حساب پس دهند. به ده هاهزار مادر، به ده هاهزار بیوه و به صد ها هزار طفل یتیم بگویند که با فرزندان آنها، شوهران آنها و پدران آنها چه کرده اند، آنها را در کدامین گودالی زیر خاک نموده اند، بالاخره جرم آنها چه بوده است که با چنان شقاوتی با آنها برخورد صورت گرفته است؟ این مقامات نمی توانند در حالی که خود به مانند "تره کی - امین - ببرک و یانجیب" سیاست گزار بوده اند، خط مشی حزبی تعیین نموده اند، بعد از آن دوران وحشت، امروز بالای غندی خیر نشسته، ضمن انداختن بار های ملامتی بر دوش همقطاران دیروزی شان از مردم طلب گار هم باشند، و با بی حیایی "ببرک گونه" از "عظیمی" جلاد آموخته کشتار بی دریغ مردم ما را "دفاع مقدس" تبلیغ نمایند. چنین است وضع "ظاهر ظنین" که عضویت کمیته مرکزی "حدخا" را داشته و مثل سایر همقطاران، با سیاست گزاری ها و تصمیم گیری های ضد انسانی، دستانش تا مرفق به خون خلق ما سرخ می باشد.

2 - بخش دوم آنهایی اند که در نهاد های امنیتی اعم از "ارتش، وزارت داخله و وزارت امنیت" ایفای وظیفه می نمودند، این افراد بنا بر شغلی که داشته و به صورت عمده عامل اجرایی تمام جنایاتی اند که در دوران حاکمیت "حدخا" صورت پذیرفته است، باید به پاسخ گویی کشانیده شوند. این به پاسخ گویی کشانیدن حداقل امتیازی را که خواهد داشت، در آینده ها هیچ کسی جرئت نخواهد کرد به خاطر تامین منافع فردی و گروهی این و یا آن، بر روی مردم شمشیر کشیده آنها را نابود نماید.

3 - سومین بخش افراد و اعضای عادی "حدخا" می باشند، برای چنین افرادی در صورتی که شاکی خصوصی از آنها وجود نداشته باشد، و بر گذشته نگیت بار خود نیز دید انتقادی داشته باشند، باید زمینه های تجدید تربیت و بر گشتن به طرف مردم مهیا گردیده به مثابه نخستین گام صادقانه از آنها خواسته شود، که جنایات و خیانت های حزب شان را که مردم از آن خبر ندارند، آشکار نموده بدان وسیله ضمن انتقاد از، صداقت شان را در عمل به اثبات برسانند.

این بود خطوط اساسی پیشنهاد من در قبال " حدخا". پرواضح است که این پیشنهاد به " حدخا" محدود نمانده تمام احزاب و جریانهایی را که طی سه دهه اخیر، در عمل به کشتار خلق دست یازیده اند، شامل می گردد. لازم به یاد آوریم که به "پاسخ گویی" کشانیدن نمی تواند الزاماً به معنای کشتن یک فرد تلقی گردد. چه تا جاییکه به این قلم می تواندمربوط باشد، هدف از این مسئولیت پذیری به علاوه روشن شدن یک مرحله از تاریخ کشور، انتباه لازم از آن گرفتن است فقط در چنین صورتیست که در آینده کسی جرئت نخواهد کرد تا به اعمالی دست یازد که در نهایت می تواند قابل بازخواست باشد.

در همین رابطه کوتاه سخنی هم خدمت آقای "خالد" باید نگاشت، زیرا من از مثال هایی که در مورد افریقای جنوبی و نیکاراگوا آورده بودند، چنین برداشت نمودم که ایشان سینه فراخ تر از من نوعی داشته، مارا به آموختن از عفو نوع "مائدلا" دعوت می نمایند. پیشنهاد من به ایشان این است که در چنین مواردی به علاوه آنکه باید تمام جوانب چنان تصامیمی را با دقت کامل شگافت، و هدف امپریالیزم را از قهر و رحم آن کاملاً به بحث کشید، جا دارد مثال های دیگری نیز در نظر داشته باشند، به صورت مثال:

جلب " هونیگر" هفتاد و چند ساله از چلی بعد از وحدت دو آلمان، محاکمه اعضای دفتر سیاسی S.E.D و به حبس فرستادن برخی از آنها به خاطر فیصله در مورد حفاظت از مرز های "آلمان شرق". با تمام درد و فشاری که رژیم وابسته به روس آلمان شرق، بر مردم خود وارد نموده بود، در مقایسه با آنچه مزدوران روس بر مردم ما روا داشتند، پرتاب گلی را ماند به طرف کسی در مقایسه با یک بمب چند تنی. هرگاه رژیمی که طی 40 سال حاکمیت، هنگام عبور غیر مجاز از مرز های آن حدود 200 نفر کشته شده، قابل تعقیب و مواخذه آنها در کشوری چون آلمان باشد، مگر می شود حق داشت و از مردم خواست تا چشم شان را در قبال کشتار بیش از یک ملوین انسان ظرف کمتر از دو سال بسته و برای جنایت کاران فرش قرمز پهن نمایند. احصائیه یک میلیون کشته را می توانید در اولین سخنرانی "بیرک شیا" بعد از مرگ " امین جلاد" رسیدن به قدرت پیدا نمایید.

از آن گذشته وقتی غرب به اصطلاح متمدن حق داشته باشد تا یک تن از جنایت کاران جنگ جهانی دوم را بعد از 63 سال و در عمر 95 سالگی دستبند زده به جرم جنایت علیه بشریت راهی زندان نماید، چنانچه همین دیروز (19 جون) در یکی از میدان های فوتبال در اتریش این قضیه اتفاق افتاد، ملت ما هم حق دارد باصدای بلند فریاد زند و از جامعه جهانی بخواهد که بیش از این با خون خلق ما بازی ننموده، دستگیر پنجشیری ها، کشته مندها، گلاب زوی ها، علمی ها، میثاق ها، سلیمان لایق ها، ربانی ها، سیاف ها، خلیلی ها، فهیم ها، گلبدین ها، ملامحمد عمر ها و سایر جنایتکاران خورد و بزرگ شان را در زیر قبای خیانت خویش نپوشانیده آنها را به پای میز محاکمه حاضر سازند. این برخورد دوگانه چرا صورت می گیرد؟ چرا یکی بعد از 63 سال در عمر 95 سالگی دستبند می خورد دیگری با آنکه از عمل دیروز خویش ندامت هم نکشیده، به جاه و جلال می رسد؟ پر واضح است که در هر دو مورد امپریالیزم و استعمار منافع خویش را در نظر دارد. مرد 95 ساله باید به زندان انداخته شود زیرا دیگر رژیمی وجود ندارد تا از وی حمایت نمایند به علاوه رژیمی که شریک جرم اش بود به زباله دان تاریخ سپرده شده است. اما جنایت کاران " حدخا" و "اسلام سیاسی" باید آزاد بگردند زیرا از جانی تاریخ مصرف آنها سپری نشده و هنوز هم از ظرفیت آدمکشی و خیانت در سطح بالایی برخوردار اند و از جانب دیگر کارفرمایان آنها نیز هنوز نفس می کشند. لذا نمی توان آنها را پای میز محاکمه کشانید و آنها به خاطری که تدویر هر نوع محاکمه ای، دامن خود قدرت های بزرگ را که به مثابه کار فرما عمل نموده اند، نیز بالا خواهد نمود و این همان چیزیست که غرب نمی خواهد انجام یابد.

حال که تا اینجا آمدم حیف می دانم به نکته ای دیگری که آقای " خالد" اشاره کرده اند، تماس نگرفته بگذرم. و آن نکته نقل قولیست که ایشان از فرد دیگری می نمایند و آنها بدین صورت:

"و یا بقول آن مرد صلحجو اگر به این متر ها گز شود شاید دیگر هیچ کس در کشور بیگناه باقی نماند"

به اجازه آقای "خالد" باید بنویسم که من هیچ به خود زحمت نمی دهم تا ببینم که گوینده چنان قضاوت غیر عادلانه ای چه کسی بوده است، زیرا محتوای آن جمله به صراحت می رساند که اگر گوینده خود انسان جنایت کاری نبوده باشد، با بستن چنین اتهام بزرگی بر یک ملت جنایت هولناکی را مرتکب می گردد. آقای " خالد" !

از شما بعید به نظر می رسید با آن عمق مطالعه و معلومات و آفری که در عرصه بین المللی دارید، عمق و ژرفای این جمله را که بستن یک اتهام ردیالنه بر مجموع ملت افغانستان است متوجه نشده باشید. گوینده آن جمله کذایی که شما از آن نقل قول نموده اید و آنها در مقام دفاع از یکی از جنایت کاران " حدخا" آنرا به کار بسته اید، جناب شما را قاتل و جنایت کار معرفی نموده است، من نوعی را که دستم تاحال به خون هیچ انسان بی گناهی آغشته نشده گنهکار معرفی نموده است، آقای "معروفی" و هزاران چون ایشان را که هزاران کیلومتر از میدان و محل جنایت فاصله داشته اند، خاطی و گنهکار دانسته است، صد ها هزار شهید و در خون خفته میهن را مجرم دانسته است؛ ملوونها طفل یتیم وزن بیوه را که هیچ گناهی به جز زیستن در زیر قیادت درخیمان زمان نداشته اند، گنهکار دانسته است؛ در درون خانواده خودتان نظر اندازید، به پدر و مادر پیرتان،

به اطفال بی گناه تان ، به خواهر ، برادر و همسر تان، آیا سزاوار می دانید که چنین حکم ظالمانه ای را کسی در مورد آنها صادر نماید؟
آقای "خالد"!

من سرم را به گروگان می گذارم که گوینده آن جمله شنیع انسان سفاکی باید بوده باشد که در دامان K.G.B پرورش یافته است. جنایت کار بی رحمی که بعد از عمری جنایت ، "گربه زاهد" گردیده وبا کمال شقاوت ودنانت آن چنان حکمی را در مورد مردم ما نموده است. اگر از آهنگ آن جمله شما را خوش آمده باشد، آن حق تان است ، مگر در مورد معنای آن نمی توانم با شما موافق باشم ، چون من هم از همان مردم هستم و جنایت کار هم نیستم و به هیچ کسی هم حق و اجازه نمی دهم تا به من ، خانواده ام ، مردم و هموطنانم که همه مظلوم واقع شده ایم چنان تهمت سخیفی را ببندد.

این جمله را که شما اکنون از به اصطلاح "مرد صلحجو" نقل قول گردیدو امیدوارم که تعقیب هیچ هدف خاصی در قبال آن نبوده باشد، به صورت عموم وقتی باجنایت کاران "حدخا" و اسلام سیاسی از عملکرد آنها صحبت به میان می آید، به خورد شنونده می دهند، آنها با این کلی گویی اهداف خاصی را دنبال می نمایند که یکی از آن اهداف ، پنهان کردن هویت استخباراتی خودشان هست. آنها گاهی هم می گویند " که را زور داد که ظلم نکرد و که را زر داد که سود نخورد" تمام این کلی گویی ها واحکام غیر انسانی همان هدف کتمان هویت گوینده و ناچیز شمردن عملکرد جنایت کارانه اش را دنبال می نماید، در چنین مواردی وظیفه افراد و عناصر آگاهی چون جناب عالی وسایر روشنفکران میهن ماست که با جرئت تمام علیه آن موضع گرفته نگذارند "شخصیت و هویت اجتماعی یک ملت " ملوک و خدشه دار گردد.

هر چند مطالب ناگفته در این باب خیلی زیاد است ، با آنهم این مختصر را در همین جا خاتمه می دهم ، امید است با این توضیح مختصر آن بحث وسیع را اندکی روشن نموده باشم. از کاستی های آن بر من ببخشید چه بسا مواقع ، اختصار باعث آن می باشد.